

امام جواد تجسم صلابت

مشخصات کتاب

نویسنده: صفرلکی، شمس الله

ناشر: فرهنگ کوثر « اسفند ۱۳۷۸ - شماره ۳۶

مقدمه

در میان خانواده امام رضا (علیه السلام) و در محافل شیعه از حضرت امام جواد (علیه السلام) به عنوان مولودی پر خیر و برکت یاد می شود؛ چنان که صنعانی می گوید: روزی در محضر امام رضا (علیه السلام) بودم. فرزندش ابوجعفر را که خردسال بود. آوردند. امام فرمود: این مولودی است که برای شیعیان ما با برکت تر از او زاده نشده است. شاید چنین تصور شود که امام جواد (علیه السلام) از امامان قبلی برای شیعیان با برکت تر بوده است. این مطلب قابل قبول نیست. بررسی موضوع و ملاحظه شواهد و قراین نشان می دهد. تولد حضرت جواد (علیه السلام) در شرایطی صورت گرفت که خیر و برکت خاصی برای شیعیان به ارمغان آورد. عصر امام رضا (علیه السلام) مشکلات خاص خود را داشت و حضرت رضا (علیه السلام) در معرفی امام بعدی با مسایلی روبه رو گردید که در عصر امامان قبل سابقه نداشت. از یک سو، پس از شهادت امام کاظم (علیه السلام) گروهی که به «واقفیه» معروف شدند. بر اساس انگیزه های مادی، امامت امام رضا (علیه السلام) را منکر شدند و از سوی دیگر، امام رضا (علیه السلام) تا حدود چهل و هفت سالگی دارای فرزند پسر نشد. چون احادیث رسیده از پیامبر (صلی الله علیه واله) حاکی بود که امامان دوازده نفرند و نه نفر آنان از نسل امام حسین (علیه السلام) خواهند بود، فقدان فرزند برای امام رضا (علیه السلام) هم امامت خود آن حضرت و هم تداوم امامت را با پرسش روبه رو می ساخت. واقفیان نیز این موضوع را دستاویز قرار داده، امامت امام

رضا (علیه السلام) را انکار می کردند. اعتراض حسین بن قیامای واسطی به امام هشتم (علیه السلام) در این باره و پاسخ آن حضرت، بر درستی این سخن گواهی می دهد. ابن قیاما که از سران واقفیه بود. در نامه ای امام رضا (علیه السلام) را عقیم خواند و نوشت: چگونه ممکن است امام باشی در صورتی که فرزند نداری؟ امام در پاسخ فرمود: از کجا می دانی من دارای فرزند نخواهم شد. سوگند به خدا، بیش از چند روز نمی گذرد که خداوند پسری به من عطا می فرماید و این پسر، حق را از باطل جدا می کند. خطر دیگری که در این مقطع حساس شیعیان را تهدید می کرد، قدرت گرفتن مذهب «معتزله» بود. مکتب اعتزال به مرحله رواج و رونق گام نهاده بود و حکومت وقت نیز از آنان پشتیبانی می کرد. معتزلیان دستورها و مطالب دینی را به عقل خود عرضه می کردند. آنچه عقلشان صریحا تایید می کرد، می پذیرفتند و بقیه را انکار می کردند. چون نیل به مقام امامت امت در سنین خردسالی با عقل ظاهر بین آنان قابل توجیه نبود، پرسشهای دشوار و پیچیده ای مطرح می کردند تا به پندار خود آن حضرت را در میدان رقابت علمی شکست دهند. البته امام جواد (علیه السلام) با پاسخهای قاطع از این مناظره ها سربلند برون آمده، هرگونه تردید در مورد امامت خود را از بین برد و اصل امامت را تثبیت کرد. به همین خاطر، در زمان امام هادی (علیه السلام) این موضوع مشکلی ایجاد نکرد؛ زیرا برای همه روشن شده بود که در برخورداری از این منصب الهی، خردسالی تاثیری ندارد.

عصر تهاجم عقیدتی

امام جواد (علیه السلام) با دو خلیفه نیرنگ باز عباسی یعنی مامون و معتصم معاصر بود. به گواهی متون تاریخی مامون مکارترین و منافق ترین خلفای عباسی است. او کسی است که برای کسب پیروزی نهایی و قطعی بر اندیشه شیعه، بسیار کوشید. هدف نهایی مامون از تشکیل مجالس مناظره با امامان شیعه، شکست آنان و در نهایت سقوط مذهب تشیع بود. او می خواست برای همیشه ستاره تشیع خاموش گردد و بزرگترین منبع و مصدر

مشکلات و خطراتی که مامون و دیگر حاکمان غاصب و ستمگر را تهدید می کرد، از میان برداشته شود. مامون به حمید بن مهران - که در خواست مناظره با امام رضا (علیه السلام) کرده بود- گفت: نزد من هیچ چیز از کاهش منزلت وی محبوب تر نیست. او همچنین به سلیمان مروزی گفت: به خاطر شناختی که از قدرت علمی ات دارم، تو را به مباحثه با او (امام رضا علیه السلام) می فرستم و هدفی ندارم جز این که او را فقط در یک مورد محکوم کنی. در چنین عصری امام جواد (علیه السلام) قاطعانه و با صلابت در برابر انحراف ها، کجروی ها، مسامحه ها، توهین ها و دیگر حيله ها و مکرهای خلفای باطل ایستاد و از حقانیت دین دفاع کرد. این مقاله نمونه هایی از قاطعیت و صلابت امام جواد (علیه السلام) در برابر دستگاه ستم و تزویر بنی عباس را گرد آورده است.

امام جواد و انتقام از قاتلان حضرت زهرا

همه امامان شیعه در برابر ستمی که درباره حضرت زهرا (سلام الله علیها) انجام شد، حساس بودند و به مناسبت های مختلف خشم خود را از این قضیه ابراز می کردند. زکریا بن آدم می گوید: خدمت حضرت رضا (علیه السلام) نشسته بودم که امام جواد (علیه السلام) را پیش او آوردند. پس آن حضرت از چهار سال کمتر بود. حضرت جواد (علیه السلام) دستهایش را بر زمین نهاد، سرش را به طرف آسمان بلند کرد و در فکری عمیق فرو رفت. امام رضا (علیه السلام) فرمود: جانم فدایت چرا در فکری؟ امام جواد (علیه السلام) فرمود: به آنچه در باره مادرم زهرا (علیها السلام) انجام شد، می اندیشم. به خدا سوگند، حق قاتلانش آن است که اگر دستم به آنها برسد، آنان را سوزانده، تکه تکه کنم و ریشه شان را برکنم. در این هنگام، امام رضا (علیه السلام) او را در آغوش کشید، میان دو چشمش را بوسید و فرمود: پدر و مادرم فدایت، به راستی که تو لایق امامت شیعه هستی.

خطبه کوبنده

شایعه انقطاع نسل امامت از امام رضا (علیه السلام) که ساخته واقفیه بود تا آنجا پیش رفت که به حد افترا رسید و گفتند: چون رنگ چهره امام جواد (علیه السلام) گندمگون است، فرزند امام رضا (علیه السلام) نیست و برای این که ثابت شود او فرزند امام رضا (علیه السلام) است باید او را نزد قیافه شناسها ببریم. بدین ترتیب، با گستاخی، امام جواد (علیه السلام) را که در آن وقت حدود دو سال داشت. نزد قیافه شناسها بردند. آنان به محض دیدن امام به سجده افتادند و خطاب به کسانی که امام را آورده بودند، گفتند: وای بر شما! چگونه این کوکب درخشان و نور منیر را بر امثال ما عرضه می کنید؟! به خدا قسم، او از نسلی پاک و پاکیزه و از اصلاب طاهر و مطهر است. او از ذریه علی بن ابی طالب (علیه السلام) و رسول الله (صلی الله علیه واله) است. او را ببرید و بر این کار خود استغفار کنید. در این هنگام، امام جواد (علیه السلام) با فصاحتی بی نظیر فرمود: ستایش مخصوص کسی است که ما را از نور خودش و با دست خودش خلق کرد و از میان خلقتش ما را برگزید و امین خود قرار داد. ای مردم! من محمد فرزند رضا و او فرزند کاظم و او فرزند صادق و او فرزند باقر و او فرزند زین العابدین و او فرزند حسین شهید و او فرزند علی ابن ابی طالب است. من پسر فاطمه (سلام الله علیها) و محمد (صلی الله علیه واله) هستم. آیا در نسب چون منی شک کرده، بر من و پدرم افترا می بندید و مرا به قیافه شناسان عرضه می کنید؟! به خدا قسم، من هم نسب شما و هم نسب قیافه شناسها را از خود شما و آنها بهتر می دانم. من ظاهر و باطن همه را می دانم و نیز می دانم چه آینده ای در انتظار شما و آنها است. این علمی است که از خداوند قبل از خلقت آسمان و زمین به ما رسیده است. وقتی این خبر به امام رضا (علیه السلام) رسید، فرمود: مانند این قضیه در زمان رسول خدا (صلی الله علیه واله) نیز تکرار شد. وقتی ماریه قبطیه ابراهیم علیه السلام را به دنیا آورد، عده ای به او تهمت زدند و گفتند: این پسر به رسول الله شبیه نیست. در نهایت

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حضرت علی (علیه السلام) را مامور پی گیری قضیه کرده، فتنه سازان را رسوا ساخت و خطاب به آنان فرمود: خدا شما دو نفر را نیامرزد. وقتی آن دو از پیامبر (صلی الله علیه و آله) تقاضای استغفار کردند، آیه ۸۰ سوره توبه نازل شد: (ان تستغفرلهم سبعین مره فلن یغفرالله لهم) آنگاه امام رضا (علیه السلام) ادامه داد: سپاس خدای را که در من و پسر من اسوه‌ای مانند پیامبر و پسرش قرار داد.

مبارزه با حدیث سازان

پس از آن که مامون دخترش را به امام جواد (علیه السلام) تزویج کرد، در مجلسی که مامون و بسیاری دیگر از جمله فقهای درباری مانند یحیی ابن اکثم حضور داشتند، یحیی به امام عرض کرد: روایت شده جبرئیل حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید و گفت: یا محمد! خدا به شما سلام می‌رساند و می‌گوید: من از ابوبکر راضی‌ام؛ از او پرس آیا او هم از من راضی است؟ البته علامه امینی در جلد پنجم کتاب الغدیر این حدیث را دروغ و از احادیث مجعول محمد بن بابشاد دانسته است. امام فرمود: کسی که این خبر را نقل می‌کند باید خبر دیگری که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در حجه‌الوداع بیان کرد، از نظر دور ندارد. پیامبر فرمود: «کسانی که بر من دروغ می‌بندند، بسیار شده‌اند و بعد از من نیز بسیار خواهند بود. هر کس به عمد بر من دروغ بزند، جایگاهش در آتش خواهد بود. پس چون حدیثی از من برای شما نقل شد، آن را به کتاب خدا و سنت من عرضه کنید. آنچه با کتاب خدا و سنت من موافق بود، بپذیرید و آنچه مخالف کتاب خدا و سنت بود، رها کنید». این روایت با کتاب خدا سازگاری ندارد؛ زیرا خدا فرموده است: «ما انسان را آفریدیم و می‌دانیم در دلش چه می‌گذرد و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم». آیا خشنودی و ناخشنودی ابوبکر بر خدا پوشیده بود تا آن را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسد؟ یحیی گفت: روایت شده که ابوبکر و عمر در زمین مانند جبرئیل و میکائیل در آسمانند. حضرت فرمود: در این حدیث نیز باید دقت شود، چرا که جبرئیل

و میکائیل دو فرشته مقرب خدایند، هرگز گناهی از آنان سر نزده است و لحظه‌ای از دایره اطاعت خدا خارج نشده‌اند؛ ولی ابوبکر و عمر مشرک بوده‌اند. البته آنها پس از ظهور اسلام مسلمان شده‌اند، اما اکثر دوران عمرشان را در شرک و بت پرستی سپری کردند. بنابراین، محال است خدا آن دو را به جبرئیل و میکائیل تشبیه کند. یحیی روایت دیگری مطرح کرد که ابوبکر و عمر دو سرور پیران اهل بهشتند. امام فرمود: این روایت نیز از جعلیات بنی‌امیه است و درست نیست؛ زیرا بهشتیان همگی جوانند و پیری در میان آنان وجود ندارد. این حدیث را بنی‌امیه در مقابل حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و اله) در مورد امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) که فرمود: «حسن و حسین دو سرور جوانان بهشت شمرده می‌شوند.» جعل کرده‌اند. یحیی گفت: روایت شده که پیامبر (صلی الله علیه و اله) فرمود: اگر من به پیامبری مبعوث نمی‌شدم، حتما عمر مبعوث می‌شد. امام فرمود: کتاب خدا از این حدیث راست‌تر است؛ زیرا فرموده است: «ای پیامبر! به خاطر بیاور هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم.» از این آیه صریحا برمی‌آید که خداوند از پیامبران پیمان گرفته است. در این صورت، چگونه ممکن است پیمان خود را تبدیل کند. علاوه بر این، هیچ یک از پیامبران به قدر یک چشم بر هم زدن به خدا شرک نوزیده‌اند. چگونه خدا کسی را به پیامبری مبعوث می‌کند که بیشتر عمر خود را با شرک سپری کرده است؛ و نیز پیامبر فرمود: «من در حالی پیامبر شدم که آدم بین روح و جسد قرار داشت.»

مبارزه با لهو و لعب

مامون هنگام تزویج دخترش، مجلسی ترتیب داد و از مطرب و آوازخوانی به نام (مخارق) دعوت کرد تا امام را بیازارد. مخارق به مامون گفت: اگر ابوجعفر کمترین علاقه‌ای به امور دنیوی داشته باشد، مقصود تو را تامین می‌کنم. پس در برابر امام جواد (علیه السلام) نشست و با صدای بلند شروع به نواختن عود و آوازخوانی کرد. امام به او و اطرافیانش

هیچ توجه نکرد. بعد از مدتی سکوت سر برداشت و به مخارق فرمود: از خدا بترس ای ریش دراز! در این لحظه، ناگهان عود و بربط از دست وی افتاد و دستش فلج شد. وقتی مامون سبب فلج شدن دست را از او پرسید، گفت: زمانی که ابوجعفر (علیه السلام) فریاد برکشید، چنان هراسان شدم که هرگز به حالت عادی باز نمی‌گردم.

قضایات امام و شکست فقهای درباری

زرقان محدث می‌گوید: روزی ابن ابی داوود را دیدم در حالی که به شدت افسرده و غمگین بود، از مجلس معتصم باز می‌گشت. علت را جویا شدم، گفت: امروز آرزو کردم کاش بیست سال پیش مرده بودم. پرسیدم: چرا؟ گفت: به خاطر آنچه از ابو جعفر جواد در مجلس معتصم بر سرم آمد. شخصی به سرقت اعتراف کرد و از معتصم خواست تا با اجرای کیفر الهی او را پاک سازد. خلیفه همه فقها را گرد آورد. امام جواد را نیز دعوت کرد و از ما در مورد قطع دست دزد و حدود آن پرسید. من گفتم: باید از مچ دست قطع شود، به دلیل آیه تیمم که می‌گوید: (فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم). گروهی از فقها در این نظر با من موافقت و عده‌ای دیگر مخالفت کردند و گفتند: باید از آرنج قطع شود، به دلیل آیه وضو که می‌گوید: (فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق) آنگاه معتصم رو به محمد بن علی (علیه السلام) کرد و پرسید: نظر شما در این مساله چیست؟ امام فرمود: اینها در اشتباهند. فقط باید انگشتان دزد قطع شود، به دلیل این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «سجده بر هفت عضو بدن تحقق می‌پذیرد: صورت، دو کف دست، دو سر زانو، دو انگشت بزرگ پا. بنابراین، اگر دست دزد از مچ یا آرنج قطع شود، دستی برای او نمی‌ماند تا سجده کند. خداوند می‌فرماید: (وان المساجد لله) یعنی اعضای هفتگانه سجده از آن خداست و آنچه برای خداست، قطع نمی‌شود. معتصم نیز جواب امام را پذیرفت و دستور داد انگشتان دزد را قطع کردند. در این لحظه من (ابن ابی داوود) از شدت ناراحتی آرزوی مرگ کردم.

حکم محارب

در زمان معتصم برخی از راههای مواصلاتی، بویژه راه خانه خدا، نا امن شده بود و عده‌ای راهزن نزدیک شهر خانقین برای کاروانها مزاحمت ایجاد می کردند. خلیفه به حاکم محل دستور داد تا راهزنان را دستگیر و مجازات کند. حاکم آنان را دستگیر کرد و منتظر ابلاغ حکم از سوی خلیفه شد. معتصم با فقها مشورت و درخواست حکم کرد. آنان در جواب به قرآن (انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض) استناد کردند و گفتند: هر کدام از این مجازاتها اجرا شود، حاکم اختیار دارد. امام جواد (علیه السلام) فرمود: این فتوا غلط است و در این زمینه باید بیشتر دقت کرد؛ زیرا این افراد یا فقط راه را ناامن کرده، کسی را نکشته‌اند و مال کسی را نبرده‌اند، در این صورت فقط زندانی می شوند و این همان تبعید است؛ ولی اگر هم راهها را نا امن کرده‌اند و هم کسی را کشته‌اند، باید به قتل برسند، و اگر علاوه بر این دو مورد، اموال را نیز غارت کرده‌اند، باید دست و پای آنان به صورت عکس قطع گردد و سپس به دار آویخته شوند.

مرگ فتنه گران منافق

ابوالسمهری و ابن ابی الزرقا دارای اندیشه‌های باطل بودند، ولی آن را آشکار نمی ساختند. آنها خود را به امام و یاران امام نزدیک کرده، از این موقعیت سوء استفاده می کردند. اسحاق انباری می گوید: روزی امام جواد (علیه السلام) به من فرمود: ابوالسمهری و ابن ابی الزرقا گمان می کنند مبلغ ما هستند، شاهد باشید من از آنان بیزارم؛ زیرا آنان فتنه گر و ملعونند. ای اسحاق! مرا از شر آنان راحت کن. گفتم: فدایت شوم. آیا کشتن آنان جایز است؟ فرمود: آنان فتنه می کنند و گناه آن را به من و دوستانم نسبت می دهند. قتل آنان واجب است. اگر می خواهی از شر آنان خلاص شوی، آشکارا آنان را نکش؛ زیرا در

این صورت باید پیش داوران ستم پیشه شاهد بیاوری و در نهایت تو را خواهند کشت. من نمی‌خواهم به خاطر دو فاسد، مؤمنی از بین برود. این کار را پنهانی انجام بده. محمد بن عیسی می‌گوید: بعد از این قضیه، دیدم اسحاق همیشه منتظر فرصتی است تا این دو را به سزای اعمالشان برساند.

قاطعیت امام در طرد افراد ناصالح

یکی از خطراتی که همیشه بزرگان و رهبران یک مذهب یا کشور را تهدید می‌کند، وجود اطرافیان ناصالح است که به خاطر اغراض انحرافی، مادی یا اعتقادی پیرامون بزرگان را گرفته، بین آنان و مردم فاصله ایجاد می‌کنند و معمولاً راههای ارتباطی آنان را با مردم قطع می‌کنند. اگر بزرگان مواظب این گونه افراد نباشند، چه بسا زیانهای جبران ناپذیری به بار خواهد آمد که جبران آن مشکل است. در زمان امام جواد (علیه السلام) نیز این گونه افراد با سوء استفاده از کمی سن امام، به خیال خود فکر می‌کردند می‌توانند بر امور امام مسلط شوند و هر طور که خواستند، عمل کنند. امام این خطر را احساس کرد و بی هیچ اغماضی آنان را طرد کرد. ابوالعمر، جعفر بن واقد و هاشم بن ابی‌هاشم در شمار این افراد جای داشتند. امام درباره آنان فرمود: خداوند آنان را لعنت کند؛ زیرا به اسم ما از مردم اخاذی می‌کنند و ما را وسیله دنیای خود قرار داده‌اند.

نهی از اظهار نظر در امور دینی

کسانی می‌توانند در امور دینی اظهار نظر کنند که در این کار خیره باشند. اگر سیره معصومان: را ملاحظه کنیم، احادیث بسیاری در نهی از فتوای بدون علم و اظهار نظرهای کم مایه در امور دینی می‌یابیم. بعد از شهادت امام رضا (علیه السلام)، وضعیت شیعیان مقداری متزلزل گردید؛ به حدی که برخی از بزرگان مانند یونس بن عبدالرحمان نیز دچار لغزش شدند. در تاریخ آمده است: عده‌ای از بزرگان شیعه مانند ریان بن صلت،

صفوان بن یحیی، یونس بن عبدالرحمان و دیگران در خانه عبدالرحمان بن حجاج در بغداد گرد آمدند و در سوگ امام رضا (علیه السلام) به گریه و زاری پرداختند. یونس به آنان گفت: از گریه دست بردارید. برای امر امامت چاره‌ای بیندیشید و بینید تا این کودک (امام جواد علیه السلام) بزرگ شود، چه کسی عهده‌دار امامت شیعه گردد و ما مسایل خود را از چه کسی پرسیم. در این هنگام، ریان بن صلت برخاست و گلوی یونس را فشرد و گفت: معلوم شد تو در عقیده‌ات در مورد امامت استوار نیستی؛ زیرا اگر امر امامت از جانب خدا باشد، فرقی بین طفل یک روزه و پیرمرد صد ساله نیست. سپس حدود هشتاد نفر از بزرگان شیعه برای انجام مراسم حج و دیدار با امام جواد (علیه السلام) عازم مدینه شدند. آنها هنگام ورود به مدینه به خانه امام صادق (علیه السلام) که در آن هنگام خالی از سکنه بود. رفتند. بعد از مدتی عموی امام جواد (علیه السلام) (عبدالله بن موسی) وارد شد و در صدر مجلس نشست. شخصی بلند شد و گفت: عبدالله پسر رسول خدا است و هر کس پرسشی دارد، از او پرسد. او می‌خواست زمینه جانشینی عبدالله بن موسی را به جای امام رضا (علیه السلام) فراهم سازد. چند نفر از حاضران مسایلی را پرسیدند، ولی عبدالله پاسخهای نادرست داد. شیعیان غمگین و ناراحت شدند و تصمیم گرفتند. مدینه را ترک کنند. در این هنگام، امام جواد (علیه السلام) وارد شد، به پرسشهای شیعیان پاسخهای درست و قانع کننده داد و خطاب به عمویش فرمود: عمو! از خدا بترس؛ چرا با این که در میان امت دانایان از تو وجود دارد، اظهار نظر می‌کنی؟ در قیامت چه جوابی خواهی داشت؟

شخص منحرف نباید امام جماعت شود

نماز جماعت یکی از میدانهای بزرگ نمایش قدرت و اتحاد مسلمانان است که بر اقامه آن تاکید فراوان گردیده است. در نماز جماعت یکی از مسایل بسیار مهم، شرایط امام جماعت است. امام جماعت باید از نظر فکری و عقیدتی سالم باشد. امام جواد (علیه السلام)

السلام) در این زمینه خطاب به شیعیان فرمود: به کسی که در مورد خداوند قایل به تجسیم است و اعتقاداتش درست نیست، زکات ندهید و پشت سرش نماز نخوانید. و نیز فرمود: پشت سر کسی که به دینش اطمینان ندارید و نیز درباره ولایت و دوستی او با ما مشکوک هستید، نماز نخوانید. و نیز فرمود: به گروه واقفیه اقتدا نکنید.

تشکیلات امام در برابر خلیفه

علی بن مهزیار، وکیل امام، می گوید: در سال ۲۲۰ از نظر اقتصادی فشار زیادی به شیعیان وارد گردید و حکومت اموال بسیاری از آنان را به عنوان مالیات مصادره کرد. در آن سال، من نامه‌ای به امام نوشتم و این مشکلات را بیان کردم. امام در جواب فرمود: چون سلطان به شما ستم کرده است و شیعیان تحت فشار قرار دارند، امسال من خمس را فقط در طلا و نقره‌ای که سال بر آن گذشته است. واجب کردم. دیگر وسایل زندگی مانند حیوانات، ظروف، سود سالیانه، باغها و کالاهای خمس ندارد. این تخفیف از ناحیه من به شیعیان است تا فشار دستگاه حاکم آنان را مستاصل نکند.

افراط و تفریط، ممنوع

خطر انحراف فکری همیشه جوامع را تهدید می کند. گروهی درباره مسایل اعتقادی راه افراط پیش می گیرند و عده‌ای راه تفریط. پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) هنگام رحلت، میزان و ملاک عقیده صحیح را معرفی فرمود و کتاب و عترت را ملاک مصونیت از انحراف شمرد. متأسفانه در بین مسلمانان و شیعیان همیشه عده‌ای گرفتار افراط و دسته‌ای درگیر تفریط بودند. محمد بن سنان از کسانی است که در محبت اهل بیت: زیاده روی می کرد. به همین جهت برخی از علمای رجال، او را به غلو متهم می کنند. او می گوید: روزی خدمت امام جواد (علیه السلام) نشسته بودم و مسایلی از جمله اختلافات شیعیان را مطرح می کردم. امام فرمود: ای محمد! خداوند قبل از هر چیز نور

محمد (صلی الله علیه واله) و علی (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) را خلق کرد؛ سپس اشیا و موجودات دیگر را آفریده، طاعت اهل بیت علیهم السلام را بر آنان واجب کرد و امور آنها را در اختیار اهل بیت قرار داد. بنابراین، فقط اهل بیت حق دارند چیزی را حلال و چیزی را حرام کنند و حلال و حرام آنان نیز به اراده خداوند و با اجازه او است. ای محمد! دین همین است. کسانی که جلوتر بروند، انحراف و کج رفته‌اند و کسانی که عقب بمانند، پایمال و ضایع خواهند شد. تنها راه نجات، همراهی اهل بیت: است و تو نیز باید همین راه را طی کنی.